

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

اشعار لاهوتی قطعه ها و منظومه ها  
فرستنده : جاوید  
۰۱ نومبر ۲۰۱۸

## شمع و پروانه

شبی پروانه ای با شمع می گفت  
تو با این نور کم؛ عاشق گذاری  
در اطراف تو هر پروانه پر زد  
چراغ برق مغرب بوندارد  
در آغوش تو غیر از سوختن نیست  
در آغوش تو سوز است و گداز است  
تو گرد بر بگیری پیکر من  
تو ناری، سوزی، او نور است سازد  
جوایش داد شمع نکته پرداز  
تو گوئی شمع مغرب همچو مهر است  
از این غافل که او صد فتنه آرد  
گران پیراهنی کو را حبابست  
بدرد عشق بروی چون زلیخا  
بخندد او چو عاشق جان ببخشد  
ولی من پیکرم سوزان ز عشق است  
ز داغ مرگ یاران عزیز است  
چو میرد عاشق من در بر من  
بود این بوی مغز استخوانم  
تو تادور از منی از عشق سردی  
از این گذشته، این بیگانگی چیست؟  
تو باید از شکایت لب بدوزی  
که ای گردیده دردت با دلم جفت  
همیشه دوست گش، دشمن نوازی  
به جانش شعله رویت شرر زد  
ز تو گاهی، دود داری او ندارد  
ولی آغوش او طور تجلی ست  
در آن آغوش لطف و مهر و ناز است  
نمی ماند به جز خاکستر من  
تو بگذاری مرا، او می نوازد  
که ای نا پخته عاشق، غافل از راز  
وفادار است و با عاشق به مهر است  
به تن پیراهنی از حیلہ دارد  
به روی حیلہ های او نقابست  
جهانی را بسوزاند سرا پا  
به دندانش ببین چون می درخشد  
دلم، جانم، سرم سوزان ز عشق است  
که دائم دیده من اشک ریز است  
ز غیرت دود خیزد از سر من  
که می سوزد به مرگ عاشقانم  
در این آتش چو سوزی، پخته گردی  
گریز از سوختن پروانگی نیست  
اگر پروانه ای باید بسوزی

و گر طاقت نداری با چنین سوز  
ز نو پروانه پرها باز بنمود  
بگفت ای سوزشت کام دل من  
کسی کاندر سرش باشد زیبانش  
سخن هایت چو رویت شعله خیز است  
ولی من، عاشق دلدادۀ تو  
دلم خواهد که با این شور شرقی  
تو با این صدق اگر آن زور یابی  
به عالم حُسن تو افسانه گردد  
برو آن را ز لاهوتی بیاموز  
به گردِ شمع خود پرواز بنمود  
شرارِ رویت آرام دل من  
بُود چون شمع آتش در بیانش  
به من پروانه جورت هم عزیز است  
غلامِ قامتِ آزاده تو  
چو مغرب در تو بینم نور برقی  
تو با این شور اگر آن نور یابی  
فلک پیش رُخت پروانه گردد